

ساخت و چارچوب معناشناسی فعل در عتبه‌الکتبه

اشرف شیبانی اقدم^۱

چکیده

طبقه‌بندی افعال بر اساس رفتار نحوی، معیار درجات شکل‌گرفته، نقش‌های موضوعی، عناصر ادراکی و واژگانی و چارچوب معناشناختی آنها از مواردی است که در دوره‌های مختلف مباحث متفاوتی را پیش کشیده است. مطالعه رخدادهای فرعی جای‌گرفته در افعال و بررسی رابطه علت/نتیجه یا رابطه اسلوب/شیوه در کنار تبیین وجود یا عدم وجود همزمان ارتباط‌های ذکر شده نیز نظرات متعددی مطرح ساخته است. عتبه‌الکتبه نوشته منتجب‌الدین بدیع که از نمونه‌های ترسل در قرن ششم هجری است، تمایزهای سبکی خاصی را نشان می‌دهد که گاه در قالب چارچوب‌های معناشناختی شکل یافته با معیارهای شناخته شده و تعاریف واژگانی و اصطلاحی، نمی‌گنجد. در این کتاب افعال ضرورتاً چارچوب‌های معناشناختی ثابتی را در بر نمی‌گیرند و گروهی از افعال با ساخت ربطی که نیازی به عامل یا کارگزار ندارد، در معنی ساخت‌هایی می‌آید که به فاعلی ارجاع داده می‌شود و جدای از آنکه رابطه اسلوب و شیوه را نشان می‌دهد، همزمان رابطه علی را نیز تبیین می‌کند؛ این تمایزها چنانکه گل‌دبرگ مطرح می‌کند حاصل محدودیت واحد فرهنگی نیست و به سبک و گزینش‌های خاص منتجب‌الدین بدیع ارتباط دارد.

کلیدواژه‌ها: چارچوب معناشناختی،^۱ رابطه علی،^۲ رابطه اسلوب،^۳ ساخت فعل،^۴ عتبه‌الکتبه.^۵

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
a.sheibaniaghdam@iauctb.ac.ir
تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۷/۲

مقدمه

با مطالعه رفتارهای نحوی و معنایی در افعال عتبه‌الکتابه چارچوب‌های معناشناختی متفاوتی مشاهده می‌شود. عتبه‌الکتابه نوشته منتجب‌الدین بدیع از نمونه‌های قابل توجه ترسل و مکاتیب قرن ششم هجری است. این کتاب نخستین مجموعه مستقل از نامه‌های دیوانی و اخوانی زبان فارسی و شامل شصت و چهار نامه؛ سی و سه سلطانیه و سی و یک اخوانیه است. ویژگی‌های سبکی عتبه‌الکتابه به نشر فنی یعنی استفاده بیشتر از مشتقات نامأنوس عربی، مترادفات مکرر، اطناب در کلام و... نزدیک است. درک چارچوب معناشناختی بیش از هر چیز رویکرد درک و توصیف معنی موضوع‌های واژگانی و محدودیت‌های دستوری است. تفاوت‌های معنایی کلمات چندان بر تفاوت‌های ذاتی آنها در یک حوزه متکی نیست و بیشتر نتیجه کنش و واکنش در ضمن حوزه معناشناختی است که از کلمه و حوزه ادراکی به ذهن متبادر می‌شود. در یک زبان برای درک معانی کلمات باید از ساختارهای ادراکی و چهارچوب‌های معناشناختی آگاه بود که پس زمینه و انگیزه‌ای برای حضور خود در زبان و کاربرد در گفتمان فراهم می‌کنند. تمایزهای ساختاری و سبکی عتبه‌الکتابه و بررسی چارچوب‌های شناختی و رابطه‌های اسلوب/شیوه و علت/نتیجه می‌تواند عاملی در جهت شناخت عینی تر کیفیت شکل‌گیری تفاوت‌های نوشتاری منتجب‌الدین بدیع باشد.

گلدبرگ تنها محدودیت موجود در چارچوب معنایی را محدودیت واحد فرهنگی عنوان می‌کند اما در تحلیل نمونه‌هایی که از عتبه‌الکتابه ذکر خواهد شد با تفاوت‌هایی مواجه خواهیم شد که صرفاً از نوع محدودیت‌های فرهنگی محسوب نمی‌شوند. بنابراین برخلاف کسانی که فعل‌هایی را به نوع علت/نتیجه و اسلوب تقسیم می‌کنند، افعال گاهی با پذیرش صورت‌های مختلف در بافت‌های مختلف و متناسب با نیاز می‌توانند نتیجه، علت و اسلوب و غیره را نمایش دهند. درحالی که درجات افعال عموماً به ساختار محدودیت‌های موضوع ارتباط می‌یابد، چارچوب‌های انتزاعی خاص متناسب با موضوع شکل می‌گیرد که به رخدادهایی اختصاص دارد که پیش‌تر چارچوب معناشناختی متفاوتی داشته‌اند.

مطالعات نظری

معنی افعال از چارچوب‌های اظهار معناشناختی متنوعی شکل می‌گیرد (فیلمور (Fillmore)، ۱۹۷۷) تعریف کلمات در قالب چارچوب‌ها رویکرد مفیدی برای طبقه‌بندی‌های زبان‌شناختی محسوب می‌شود. (پتراک Petruck، ۱۹۹۶) به زعم فیلمور اصطلاح چارچوب، به منزله توضیح زبان‌شناختی مفاهیم ادراکی است که خود از باورها، درک و فهم و تجربه‌های بافتی متفاوت متأثر است. (فیلمور و آکتین Fillmore & Atkins، ۱۹۹۲) بر این اساس فعل با کمینه محتوای بدون واحد فکری یا معنی پایه بدون معانی ثانوی اضافه شده، شامل رخدادهای پیچیده و مرکبی می‌شود که یک واحد فرهنگی خاصی را می‌سازد. این وجه در دوره‌های مختلف و در آثار نویسندگان، صورت‌های متفاوتی می‌پذیرد؛ چنانکه وجوه عمده‌ای از چارچوب معناشناختی شکل می‌گیرد که پس زمینه چارچوب‌ها را می‌سازد و هر یک را از دیگری متمایز می‌کند.

آدل گلدبرگ (Goldberg) (گلدبرگ، ۲۰۱۰) تشکیل یک "چارچوب معنایی" منسجم را تنها محدودیت حاکم بر ترکیب رخدادهایی می‌داند که فعل بر آن دلالت دارد. فعل می‌تواند بر زیر رخدادهایی دلالت کند که فاقد ارتباط علی با یکدیگر هستند یا می‌تواند بر شیوه انجام فعل و بر نتیجه عمل دلالت کند. اما در هر حال باید چارچوب معنایی مشخص و جا افتاده‌ای را تشکیل دهد. به نظر می‌رسد برای القای یک مفهوم فقط یک یا چند متغیر واژگانی محدود تعریف شده باشد، اما در حقیقت گاه فعل‌های بسیاری برای انتقال آن معنی یافت می‌شود. گلدبرگ برای تبیین موضوع به نوعی از افعال که به هر نحوی به دور کردن فردی از یک موقعیت یا مکان دلالت دارد، اشاره می‌کند؛ مثل نمونه‌هایی از نوع: روانه کردن، مرخص کردن، اخراج کردن، راندن، دور کردن، عزل کردن، منفصل کردن (انفصال از خدمت)، بازنشسته کردن، بازخرید کردن، تعلیق کردن، منتقل کردن، تحریم کردن، در لیست سیاه وارد کردن، معاف کردن، تبعید کردن، نفی بلد کردن، شوت کردن، پرتاب کردن و ...

این افعال هرچند در بطن کلام به یک مفهوم بنیادی اشاره می‌کند اما برخی دلالت بر آن دارد که فرد مرتکب خلافی شده و از حکمی سربچی کرده است؛ در عین حال برخی حاکی از تغییر مکان یا محل کار فردی و یا اتمام زمان خدمت است. چنانکه بازنشسته کردن، هنگام اتمام زمان خدمت به کار می‌رود اما اخراج کردن، منفصل کردن،

عزل‌کردن، تعلیق‌کردن و مواردی از این دست بدون اتمام قرار قانونی و به احتمال بسیار در صورت وقوع تخلفی نیز رخ می‌دهد. تحریم‌کردن در مقابلهٔ سیاسی و بین‌المللی با یک جامعه و یا نماینده‌ای از یک جامعه صورت می‌گیرد. در صورتی که نفی بلد کردن یا تبعید کردن هرچند یک حکم سیاسی است اما همواره یک تصمیم بین‌المللی نیست و با موقعیت‌هایی مثل؛ شوت‌کردن یا پرتاب‌کردن که فرد به دلایل خاص از یک مکان به مکان دیگری و یا از یک کار به کاری در موقعیت‌های دیگر منتقل شود، کاملاً متفاوت است. برعکس موارد بالا، اخراج یک موقعیت عمومی است که در مواردی مثل؛ اخراج از مدرسه، کلاس، جلسه و محل کار استفاده می‌شود. در صورتی که حکم تبعید فقط در یک موقعیت خاص و برای یک فرد سیاسی صادر می‌شود.

منتجب‌الدین بدیع برای انتقال "واگذار کردن یا اعطای مسئولیتی" از ساخت‌هایی مثل؛ در تصرف و تدبیر کسی کردن، در عهدهٔ علم و عفت دیانت کسی کردن، زمام اختیار به کسی دادن، در گردن کسی کردن، عهدهٔ بزرگ بر ذمت کسی کردن، به اهتمام کسی منوط کردن، به اهتمام کسی مفوض کردن، به اهتمام کسی فرمودن، بر کسی مسلم و مقرر گردانیدن، بتدبیر کسی موکول گرداندن و ... استفاده می‌کند. کار به کسی سپردن (که در عین حال سپردن در مواردی به معنی طی کردن نیز آمده است) ساخت دیگری است که این معنا را در چارچوب متفاوتی بیان می‌کند. هر یک از ساخت‌های یاد شده در بافت جمله‌های به کار رفته به تناسب نشان‌دهندهٔ جایگاه کسی است که فردی را به سمتی منصوب می‌کند یا فردی که به سمتی منصوب می‌شود.

با توجه به موارد ذکر شده آشکار است که در این نوع از افعال ویژگی‌های مشترکی وجود دارد اما هر یک در جزئیات چارچوب‌های پس‌زمینه‌ای خود با دیگر افعال تفاوت دارند. یک راه و روش دیدن ارتباط میان این گروه از افعال آن است که همهٔ افعالی که موقعیت اساسی مشابهی را شکل می‌دهند در کنار هم قرار دهیم و تفاوت‌های منحصر به فرد خاص آنها از نظر تفاوت چارچوب‌های پس‌زمینهٔ هر یک را به دست آوریم. بر این اساس میان صورت کلمه و معانی آشکار نشدهٔ آنها (چارچوب پس‌زمینه) تمایزهایی مشاهده می‌شود. از دید لنگر معنی آشکار چیزی است که بیان می‌شود و چارچوب پس‌زمینهٔ آشکار نشده، پیش‌فرض آن تلقی می‌شود. به عنوان نمونه، وجه آشکار "قطر" بر

خطی اطلاق می‌شود که چارچوب پس‌زمینه آن وجود دایره است؛ معنی کلمه قطر به چارچوبی دلالت می‌کند که در آن خطی از مرکز یک دایره عبور کند پس آن خط معنی آشکار و دایره معنی آشکار نشده آن است. واژه‌هایی هستند که پس‌زمینه مشترک و وجه آشکار متفاوتی دارند مثل؛ معلم و دانش‌آموز، کتاب و کتابخانه، موجر و مستأجر و ... که هر یک وجوه متفاوتی از یک چارچوب معنایی مشترک را نشان می‌دهند. (فیلمور، ۱۹۸۲، ۱۹۹۲) گاه مواردی پیش می‌آید که پس‌زمینه و معنی هیچ یک، از حوزه یکسانی نمی‌باشند ولی فرم و شکل کلمه یکسان است چنانکه واژه خدمت به معنی حضور، تعظیم و عرض ادب، هدیه و نامه استفاده شود یا شوخ در معانی چرک، بی پروا، گستاخ و بذله گو به کار رود.

بر اساس نمونه‌های ذکر شده سوال آن است که آیا در مفهوم فعل‌های عتبه‌الکتبه بر اساس چارچوب معناشناختی آنها محدودیت‌هایی دیده می‌شود یا آنکه پیچیدگی و تنوع‌های درونی معنی این افعال با ترکیب زیررخدادهای فرعی محدود شده، باید به عامل دیگری نسبت یابد؟ آیا تفاوت زیررخدادهای فرعی به نسبت‌های مختلف از جمله نسبت رابطه علت، نتیجه و اسلوب به صورت قابل پیش‌بینی آشکار می‌شود؟

پیشینه پژوهش

زبان‌شناسان چارچوب‌های معناشناختی را بر اساس رابطه نتیجه، علت و اسلوب تقسیم می‌کنند و با استناد به محدودیت چارچوب‌های معنایی، رابطه افعال با زیررخدادهای فرعی آنها را بر اساس این روابط دسته‌بندی می‌کنند. هر چارچوب معناشناختی به صورت بالقوه یک برچسب واژگانی دارد اما این امر ضرورتاً دلیلی بر وجود معنای واژگانی واحد نیست. چارچوب معنایی یک فعل در آن واحد نمی‌تواند شامل دو یا چند زیر رخداد باشد که چارچوب مرتبط به هم نداشته باشند. (فیلمور، ۱۹۷۷) بر این اساس دو زیر رخداد که به هم ارتباط نداشته باشند در یک ساخت جمع نمی‌شوند. بنابراین رابطه میان چارچوب معنایی و زیر رخداد یا از نوع علت، نتیجه است یا از نوع اسلوب و شیوه‌هنگامی که محدودیت ساختاری فعل و موضوع آن، رخدادهای متمایزی را فرم می‌دهد، رخداد فعل و

رویداد شکل‌یافته با ساختار موضوعی آن اغلب در یک ارتباط علی قرار می‌گیرد. هرچند گاه دیگر انواع ارتباطها نیز اتفاق می‌افتد.

کرافت از کسانی است که قائل به محدودیت‌هایی در چارچوب‌های معناشناختی است. (ویلیام کرافت *Hans Boas, William Croft*، نیز رک. ۲۰۰۴، هانز بوآس) از دید او فعل‌ها فقط تخصیص رخدادهای ساده یا مرکبی است که با رابطه‌ی علی به زیر رخداد‌های فرعی ارتباط یافته است؛ خواه آن رخدادها از ویژگی‌های وجه بارز کلمه باشند خواه از وجه پنهان آن باشند. از طرفی گفته می‌شود چارچوب معنایی یک فعل با رابطه‌ی علت و معلولی نمی‌تواند به یک زیر رخداد فرعی غیر مرتبط نیز اختصاص یابد. (تالمی *Talmy*، ۱۹۷۶) تالمی از افعالی صحبت می‌کند که چارچوب معنایی آنها با زیر رخداد خود رابطه‌ی اسلوب را آشکار می‌کند و نیز افعالی که به تغییر مکان اختصاص می‌یابد. افعالی مثل؛ قدم‌زدن، دویدن، قدم آهسته رفتن و... به اسلوب و شیوه‌ی حرکت اشاره دارد. افعالی مثل؛ سربالارفتن، سرازیر شدن، فرا رفتن، فرود آمدن، صعود کردن و... عموماً جهت حرکت را نشان می‌دهد. هرچند تعمیم یک حکم دور از انتظار نیست، افعالی هم اسلوب، هم سرعت و هم جهت حرکت را نشان می‌دهند مثل؛ در شیب تند افتادن. مثال‌های از دیوار بالا رفتن، از کوه بالا رفتن، از پله بالا رفتن، از نردبان بالا رفتن و مانند اینها با وجه اسلوب و تغییر مکان و موقعیت در ارتباط هستند که می‌توانند در اصطلاحات عمده‌ی مجازی دیگری نیز جای گیرند. در صورتی که صعود برای کوه و هواپیما به کار می‌رود، ترقی و افزایش شدن که هر دو از چارچوب‌های معناشناختی یکسان با افعال پیش، برخوردار هستند به ترتیب فقط برای درجه‌ی پیشرفت و پرچم استفاده می‌شود.

لویین و ریوپورت هواو افعال را شامل دو نوع می‌دانند؛ افعال اسلوب که ساختار رویدادی ساده دارند و افعال نتیجه که ساختار رخدادی پیچیده‌ای دارند. (لویین، ۲۰۱۱، ۲۰۰۶؛ لویین و ریوپورت هواو *Levin; Rappaport & Levin* ۱۹۹۱) جان بی ورز و کنتز براساس نظرات و مطالعات پیشین معتقد هستند بر تقسیم ریوپورت هواو و لویین باید شاخه‌ی سومی نیز اضافه شود یعنی؛ افعالی که همزمان دارای رابطه‌ی اسلوب و نتیجه می‌باشند (جان بی ورز و کنتز *Beavers & Koontz-Garboden*، ۲۰۱۲).

گلدبرگ نیز معتقد است "ضرورتی ندارد که زیر رخدادهای درون هر چارچوب معنایی با هم رابطه علت یا اسلوب داشته باشند، گاهی هم اسلوب و هم علت/نتیجه عمل را بیان می‌کنند." در هر صورتی زیر رخدادها باید به گونه‌ای تلفیق یابند که وضعیت یا تجربه آشنا و همانندی را بیان کنند تا یک واحد فرهنگی بسازند. با وجود مباحث بسیاری که ذکر شد مطالعه نظری و تحلیلی در زمینه چارچوب‌های معنایی و رابطه‌های مطرح شده، در متون ادبیات فارسی و به ویژه عتبه‌الکتابه یافت نشد. در ادامه به تبیین رابطه‌های نتیجه/علت و رابطه اسلوب در چارچوب معناشناختی پرداخته خواهد شد. تلاش بر آن خواهد بود که با توجه به نمونه‌هایی از افعال عتبه‌الکتابه نحوه شکل‌گیری و چارچوب‌های معنایی متفاوت حاکم بر این متن مشخص شود.

بحث و بررسی

در عتبه‌الکتابه افعالی که بیان‌کننده حالت انجام کار باشند شامل افعالی مثل؛ بسود، بشولید، جهید، دوانید، گرایید، طلبید،... می‌شود. فعل‌هایی مثل؛ گریخت، کوفت، سوخت، سرشت، ستاند، جست، ترسید،... بیان‌کننده نتیجه عمل هستند. هرچند معانی واژه‌ها - با هر رابطه و زیر رخداد فرعی - بر اساس پیش‌فرض‌ها و قراردادهای تعریف‌شده زبان تبیین می‌شوند، با وجود این همواره چارچوب‌های قراردادی تعریف شده و ثابتی وجود ندارد. بنابراین چارچوب‌های معنایی شکل گرفته به طور قابل توجهی نسبی هستند و از یک دوره به دوره دیگر و از یک نویسنده به نویسنده دیگر متفاوت است. گاه خلأهای واژگانی وجود دارد که نشان از محدودیت‌های دایره‌های واژگانی دارد. از آنجایی که هر زبانی خلأهای واژگانی منحصر به خود را دارد، دنیای متن نویسندگان نیز از چنین خلأهایی خالی نیست اما برخی با تنوع‌های واژگانی و ساخت‌های متفاوت این نوع از خلأها را به حداقل می‌رسانند و با خلاقیت‌های منحصر به فرد واحدهای متفاوت و متنوعی می‌سازند که جدای از کل زبان، واحدهای فرهنگی نویسنده را متمایز نشان می‌دهد. نویسندگانی هستند که با تمایزهای سبکی منحصر به خود می‌توانند چارچوب‌های معنایی گسترده‌ای برای یک واژه بسازند. در این راستا منتجب‌الدین از کسانی است که دست به تجربه‌های متفاوتی می‌زند. در عتبه‌الکتابه جدای از فعل‌هایی که دارای زیر رخداد اسلوب هستند،

جمله‌هایی وجود دارد که رابطه اسلوب و شیوه عمل را نیز نشان می‌دهد. جمله‌هایی که رابطه اسلوب را آشکارتر سازد اغلب از ساخت‌های وصفی با فعل ربطی ساخته می‌شوند که در آنها عمل و کنشی که حاصل رابطه علت و نتیجه عمل باشد، جای ندارد. در فعل ربطی فاعل و کنش نیست که نمود می‌یابد، بلکه حالتی به کسی یا چیزی نسبت داده می‌شود. از آنجایی که امکان ساخت فعل ربطی از فعل تام یا برعکس وجود ندارد، در حقیقت وصف و کنش دارای رابطه رخدادی غیر مرتبط و جدا از هم هستند و این دو رابطه از هم ساخته نمی‌شود یا به عبارتی از یک واحد شکل نمی‌گیرد. چنین حکمی در ساخت برخی از افعال عتبه‌الکتابه مصداق ندارد. نویسنده در جمله‌هایی رابطه اسلوب را با فعل ربطی می‌سازد مثل؛ "ارزانی شد" اما در عین حال همین ساخت را با رابطه نتیجه و علی در صورت‌های دیگری نیز جای می‌دهد. مثل؛ "ارزانی فرمود، ارزانی داشت، ارزانی کرد". این شیوه در جمله زیر نیز مشهود است:

-هر شه‌ریار و کشوردار که درهفت کشور جهان شه‌ریار و پادشاهست فرزند و صنیهه و برکشیده و درم خریدۀ ماست و قاعده خدمت ما را ملتزم و منه‌اج طاعت ما را منته‌ج و بعبودیت ما مفتخر و مبته‌ج (ص ۹)؛

در جمله بالا: هر شه‌ریار... قاعده خدمت ما را ملتزم (است)، منته‌ج (است)، مفتخر (است) و مبته‌ج (است)، در عین آنکه ساخت ربطی دارد و رابطه اسلوب را نشان می‌دهد، برخلاف چارچوب معنایی تعریف‌شده برای چنین ساخت‌هایی رابطه علت و نتیجه را تبیین می‌سازد و افعال، معنی متفاوت از ساخت می‌یابد و به ترتیب در معنی التزام می‌کند-انتهاج می‌کند-افتخار می‌کند و ابتهاج می‌کند، استفاده می‌شود.

بر این اساس ساخت گروهی از افعال که به کارگزار و عامل فعل نیازی ندارد، با حضور کارگزار و عامل، مسبب کنش را نشان می‌دهد. در این واحدهای زبانی رابطه موجود میان ساخت و معنای آن هر چند از هنجارهای موجود شناخته شده، فاصله می‌گیرد اما خود با استفاده از ظرفیت‌های زبانی که پیش تر تعریف شده‌اند و با برداشت سبکی از آن ظرفیت‌ها، ساخته می‌شود.

به کار بستن نظام خاصی که از اختیارات و ویژگی‌های سبک فردی نویسنده است و استفاده از الگوهای متفاوت در ساخت نحوی متمایز به اختصاصات خاص سبک نویسنده

بستگی دارد. چارچوب معنایی تعریف شده برای چنین جمله‌هایی نسبت دادن صفتی است که به علت کنشی نبودن ساختار، نیازی به کارگزار ندارد اما در تناسب با بافتی که فعل در آن واقع شده است چارچوب معناشناختی جدیدی شکل می‌گیرد که جمله از اسنادی به کنشی تعبیر وضعیت داده و در معنی، فاعل می‌پذیرد.

در جمله:

... همانا دو سال باشد تا این حاکم مجدالدین مباشر این کارست و قاعده سلف صدق خویش را ملتزم. (ص ۹۷)

"... مجدالدین... قاعده سلف صدق خویش را ملتزم (است)"، به این معنی است که مجدالدین قاعده سلف خویش را التزام می‌کند. چنانکه در جمله زیر نیز "واثق باشد" و "مستظهر (باشد)" در اصل به معنی وثوق کند (اطمینان کند) و استظهار کند، است:

باید که معین‌الدین از مجلس ما بهمه عواطف واثق باشد و به همه کرامتها و عنایتها مستظهر (ص ۶۳)

... هرگز از ذکر مناقب و فضایل آن خداوند فارغ نبودم و تنسم اخبار می‌کرده و سراء و ضراء احوال را که شنوده می‌آمدست بر دل و جان اثر بودست (ص ۱۲۲)؛ اثر بودست که در اینجا به معنی؛ اثر داشته، به کار رفته است در جمله‌های زیر نیز همین معنی را نشان می‌دهد:

هرچند منصب شغل عرض در دیوان که در اهتمام نایب اوست هم برین قرار خواهد بود حالی را ازو خالی می‌نماید و غیبت او را بر خاطر اثری است مصلحت حشم آن طرف و رعایاء آن ولایت را ترجیح نهادیم. (ص ۷۲)

هرچند با تشاهد قلوب و تدانی ضمائر تباعد اجسام را اثری نباشد (۱۴۸)
با آنکه در ناتوانی جهدی می‌کنم و نوشتها فرستاده‌ام بخط خویش امامی دانسته‌ام که آن را بس اثری نتواند بود (۱۵۸)

لوین با بررسی ۳۲۰۰ فعل انگلیسی، ارتباط‌های معناشناختی و رفتار نحوی فعل‌ها را تحت تأثیر درجات معناشناختی آنها می‌داند و مطابقت آشکاری میان درک نحوی و معناشناختی می‌بیند. (لوین، ۱۹۹۳ *Beth Levin*) بنابراین اساساً رفتار نحوی واژگان از برخی وجوه معناشناختی قابل تشخیص است. با تعیین شکل‌گیری وجوه معناشناختی افعال

و همکاری میان نحو و معناشناسی، در فعل‌هایی تمایز بیشتر عناصر دقیق معنایی آشکار می‌شود که بر دو موضوع تأکید شده باشد: ترکیب فعل و ساختمان آنها. با وجود آنکه ترکیب فعل و ساختمان آن می‌تواند یک چارچوب ساخته‌شده مشابه را تعیین کند اما از طرفی آشکار می‌سازد که نمی‌تواند از یک چارچوب قراردادی تعریف‌شده تبعیت کند. برای نمونه توجه به مثال‌های زیر روشن‌گر است.

- خصمانی را که بمجلس حکم حاضر آیند در لفظ و لحظ متساوی دارد و از التفاتی که موهم عنایتی زیاد تواند بود محترز باشد (ص ۴۵)

در جمله بالا ساخت فعل "محترز باشد" فعل ربطی و مسند آن را نشان می‌دهد که اسلوب و شیوه‌ای را نمایش می‌دهد اما در حقیقت در معنی "احتراز کند/نماید" در کنشی همراه با علت آمده؛ چنانکه در ساخت‌های دیگر نیز با همکرد "نماید" همراه شده است. مثل؛

سخن او در هرچه نماید و تقریر کند مسموع و مؤثر داند و از استزادت او احتراز نمایند. (۱۴)

و نیز صفحات ۱۳۱/۸۴/۶۳/۶۰

-فرمان چنانست که از همه جوانب حرمت ناصح‌الدین موفور دارند و تقویت او درین عمل از واجبات شمردن و نواب او را تمکین کنند و اموال دیوانی بموجب مشروح و بخطوط او می‌گذارند و در مهمات دیوان عمل رجوع با او کنند و از صوابدید او نگذرند و رعایا او را منقاد باشند و از استزادت او احتراز نمایند.. (ص ۶۰)؛ منقاد باشند، هم ردیف و هم معنی با انقیاد کنند (علت) می‌باشد. مثل؛

شکر و شکایت ضیاء‌الدین موجب رضا و سخط ما دانند و حکم فرمان ما را انقیاد نمایند (۵۲)

-هر تکلف که ممکن گردد درین باب بجای آرند (ص ۱۳)؛ چندان رنج بدلها می‌رسد که بقلم بیان آن ممکن نگردد (۱۲۰)

هرچند عواطف خداوندی و آثار صنایع که در تمهید قواعد صلاح جهان و مصالح جهانیان می‌فرماید حاشی‌الطاف صنع باری تعالی و تقدس دارد و حصر و احصاء آن ناممکنست. (۱۳۵)

"ممکن گردد، ممکن نگردد" به ترتیب در معنی امکان دارد، امکان ندارد و "ناممکنست" نیز به همان معنی امکان ندارد، به کار رفته است.

- و عمادالدین دام تأییده چنانکه از رزانت و وقار او مألوف و متعارفست در استماع دعاوی مثبت و متأمل باشد (ص ۱۱)؛

متأمل باشد به صورت فعل مرکب و با همکرد "کردن: تأمل کند" که رابطه نتیجه را نشان می‌دهد در جمله‌های زیر به کار رفته است:

در شجرات و انساب ایشان نیک تأمل کند. (۶۴)

من خادم در کارها تأمل و توقف گوئی کنم. (۱۲۵) و نیز صفحات ۲۰/۱۲/۴

۱۲۹/۱۲۵/۱۱۷/۱۰۸/۱۰۶/۹۰ /۶۴/۴۹/۴۸

- و بیمن وصول از حصول سعادت دو جهانی روی نمود و دل محتمل اعباء اندیشه‌های مختلف خفتی و آسایشی که درین عهد معهود نیست و هنوز منتظر نبود باز یافت (۱۲۲)؛ منتظر نبود در معنی انتظار نداشت و در جمله‌های دیگر با همکرد داشتن و کردن آمده است:

صحابه انتظار می‌کردندی که مگر اویس قرنی نیز آمده باشد (۱۰۱)

سالیانست تا درین بیت‌الأحزان مانده‌ام حاشی‌المجلس نه مونسی دم ساز و نه روزگاری

سازگار...، تسلی ندانست که احوال مخدومان و دوستان اعز انتظار می‌دارد. (۱۲۳)

- این مقدمه منساقست بذکر حال اوحد اشرف اخص قاضی‌القضاة عمادالدین... که هرچند از آن خاندان مشهور سلاله عزیز است و بآباء و اسلاف خویش مقتدی (است) و بانوار ایشان مستضی (است) و مهتدی (است) و بر دولت ما سوابق حقوق دارد و بوسایل ذرایع متوسل و مستظهر است و همواره بنظر عنایت مجلس ما اختصاص داشته است (ص ۱۰-۱۱).

مقتدی، مستضی، مهتدی، متوسل و مستظهر (است) که در یک رابطه اسلوب و در قالب

جمله‌های وصفی ظاهر شده‌اند به ترتیب در معنی اقتدا می‌کند-استضاء می‌کند-اهتدا

می‌کند-توسل دارد-استظهار دارد، آمده است که در این معنی رابطه نتیجه را القا می‌کنند.

مستضی در قالب مصدر باب استفعال، در جمله‌های... و استضائت باضواء و انوار آن کند (۱۲) و نهالی بود بر چمن ملک نشو و نما یافته بل هلالی از افق آسمان ما تافته و بتدریج از آفتاب و پادشاهی ما استضائت کرده (۷۵)

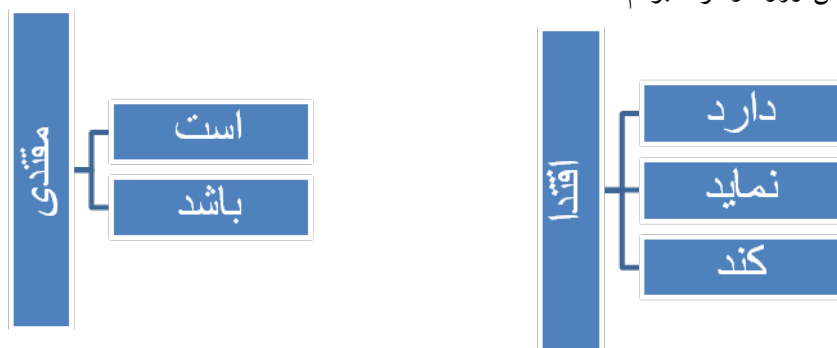
همچنین مستظهر، اسم فاعل، با مصدر استظهار و با همکرد داشت، همراه می‌شود که همچنان برخلاف مستظهر است که دلالت گر رابطه اسلوب است و به فعل کنشی تبدیل شده و نتیجه عمل کنش گر می‌شود:

و در تقوی و زهد و حسب و نسب رعیت و دعاگوی دیوان و دولت خداوندست وافتنخار و استظهار بدین دو وسیلت دارد. (۱۰۶)

آن فرصت او را میسر نمی‌گشت تا اکنون که بوسیلت و نیک خواستن دولت خداوندی و استظهار اخلاص که در دعاگوئی دارد برخاست و پای در راه نهاد. (۱۶۲)

صورت مصدری مقتدی در جمله‌های دیگر با همکردهای داشت و کرد نیز به کار رفته است. چنانکه اقتدا داشت در جمله؛ در خدمت دولت آثار ستوده نموده و در آن اقتدا بپدر خویش امیر خراسان داشت. (۷۵)

با همکرد کردن؛ اقتدا کند در جمله‌های زیر آمده است:... و در همه احوال اقتدا بائمة سلف صالح کند. (۵۹) - اگر بمن کهتر اقتدا می‌کند... (۱۰۴) - روزی چند درین انزوا... اقتدا با اهل روزگار کرده بودم.



"شکل یک"

چنانکه از شکل یک و نمونه‌های ذکر شده نیز استنباط می‌شود، درجه و نوع دستوری علاوه بر فرم و ساخت بر اساس خصوصیات و صفات معناشناختی تبیین می‌شود.

تمایزهای درجه‌دستوری اغلب با تمایزهای معناشناختی تفکیک می‌شود. اسم به معنی ایزه‌ها و فعل به معنی کنش دلالت دارد. هرچند این ارتباطها مطلق نیست اما امکان سازمان‌دهی درجات دستوری را فراهم می‌سازد.

بنابراین ساخت و معنی آشکار نشده و وجه بارز برخی از افعال مثل منتظر است، مستضی‌است، مهتدی است، مقتدی است و ... با وصف و توصیف اسلوب هرچند به ظاهر زیر رخداد اسلوب را نشان می‌دهد اما در وجه آشکار نشده می‌تواند بر عمل و کنشی دلالت کند چنانکه در افعالی مثل انتظار دارد/می‌کند، اهتدا دارد/می‌کند و ... دیده می‌شود. در این ساخت‌ها افعال بیانگر حالتی هستند که در آنها پدیده‌ معینی دستخوش کنش مورد نظری می‌شود و یا تحت عملکرد آن قرار می‌گیرد. حالتی که مسببی موجب می‌شود یک عامل کنش خاصی را انجام دهد، مثل؛ دور کرد/دور شد و نمونه‌هایی از نوع؛



"ارزانی کرد/ارزانی نمود /ارزانی داشت" ضرورتاً به یک فاعل که بر کارگزار عمل دلالت کند، نیاز دارد. در عتبه‌الکتابه این ساخت در شکل "ارزانی است/شد" و مواردی از این دست برجسته می‌شود و از رابطه کنش‌گر و کنش‌پذیر و با رابطه نتیجه به رابطه وصفی و اسلویی تغییر پیدا می‌کند؛ این ساخت‌ها در بافت‌های مختلف هر یک در جای دیگری می‌تواند بنشینند و به همان معنی و در همان چارچوب معنایی دلالت کند. چنین رویکردی حاصل سبک نگارش منتجب‌الدین بدیع است و به نوعی شیوه‌ای مختص او محسوب می‌شود. هر چند واحد فرهنگی می‌تواند عامل مهمی در تلفیق زیر رخدادها با یکدیگر باشد، این واحدهای فرهنگی حاصل تمایزهای دیگری نیز می‌توانند باشند. ساخت‌های دستوری به‌ویژه در ساخت فعل صرفاً از محدودیت‌های چارچوب معنایی متعارف تبعیت نمی‌کنند و می‌توانند در قالب‌هایی جای گیرند که نسبت به هر نویسنده و گوینده‌ای متفاوت باشد و علاوه بر تمایز فرهنگی عامل تمایز سبکی نیز باشد؛ چنانکه در عتبه‌الکتابه نیز قابل مشاهده است.

نتیجه

آدل گلدبرگ بر محدودیت چارچوب معنایی تأکید دارد که حاصل فرهنگ است اما باید در عین حال بر یک وجه متمایز دیگر نیز تأکید کرد که به اندازه فرهنگ در تبیین چارچوب معنایی نقش ایفا می‌کند و آن سبک است. هرچند فرهنگ یکی از پایه‌هایی است که تمایز سبکی را شکل می‌دهد. شاید بتوان گفت تمایز سبکی است که به صورت تمایز فرهنگی نمود پیدا می‌کند و یا تمایز فرهنگی است که در سبک نمود می‌یابد. بنابراین باید گفت محدودیت‌های چارچوب معنایی به تناسب فرهنگ و سبک می‌تواند تفاوت پیدا کند و در عتبه‌الکتابه نیز تمایز سبکی موجب تنوع چارچوب‌های معنایی می‌شود. به این ترتیب تصمیم‌گرفتن بر آنکه چه رخدادهایی، یک متغیر واژگانی منفرد اختصاص یافته محسوب شود، دشوار است. با مطالعه عتبه‌الکتابه می‌بینیم رخدادهای فرعی ناگزیر نیستند با یک رابطه علی به هم مربوط شوند یا با یک اسلوب کدگذاری شوند، چراکه افعالی نیز یافت می‌شود که می‌توانند هر دو بعد یعنی رابطه علی و اسلوب راه‌زمان شامل شوند. از آن جایی که هیچ تکواژ ساده واحدی وجود ندارد که بر هر کدام از وجوه و روابط معنایی دلالت کند، گاه معانی در گیر شده معانی نامحتمل فعل هستند. قدرت سیال ذهن نویسنده امکان ساخت‌های مختلفی از یک واحد واژگانی با معانی مورد نیاز را فراهم می‌کند. برخی از ساخت‌های افعال وجود دارند که دارای چارچوب‌های معنایی متفاوت از نمونه‌های شناخته شده هستند و با رخدادهای بدیع و صورت‌های انتزاعی به موضوع‌های متفاوتی ارتباط می‌یابند.

بنابراین برخلاف کسانی که فعل‌هایی را به نوع علت / نتیجه و اسلوب تقسیم می‌کنند، افعال گاهی با پذیرش صورت‌های مختلف در بافت‌های مختلف و متناسب با نیاز می‌توانند نتیجه، علت و اسلوب و غیره را نمایش دهند. در عتبه جدا کردن افعال به علت/نتیجه و اسلوب چندان آسان نیست چراکه برخلاف معیارهای زبانی که کنش و وصف صورت‌های واژگانی و معنایی متمایزی دارند، نویسنده می‌تواند از ساخت وصفی با رابطه اسلوب، ساخت کنشی با رابطه نتیجه/علت و از ساخت کنشی صورت وصفی بسازد.

همچنانکه فرض یک چارچوب معنایی ثابت و منفرد برای یک فعل دشوار است جدا کردن شیوه و نتیجه عمل نیز به راحتی میسر نیست. باید دید رخدادهای فرعی جای گرفته در یک فعل چیست و از چه نوع است و آیا چارچوب معنایی بافت امکان آنکه بتواند همزمان بر شیوه انجام کنش و نتیجه عمل و علت دلالت کند را فراهم می‌سازد یا نه.

پیا نوشت‌ها:

1. semantics frame
2. resultative relation
3. manner relation
4. Verb construction
5. Ataba to katabe

منابع

۱. جوینی، منتجب‌الدین بدیع، قزوینی محمد، اقبال آشتیانی عباس، (۱۳۸۴)، عتبه‌الکتبه، اساطیر.
2. Beavers, John & Koontz-Garboden, Andrew (2012) Manner and result in the roots of verbal.
3. Beavers, John, Beth Levin, and Shiao Wei Tham. (2010) The typology of motion events revisited. *Journal of Linguistics* 46:331–377.
4. Boas C. Hans (2011) A frame-semantic approach to syntactic alternations: The case of build verbs. Texas University.
5. Boas, Hans C. (2008). Toward a frame-constructural approach to verb classification.
6. Croft, William (2004) Verbs: Aspect and causal structure. northwestern.
7. Fillmore, C.J. (1977) The case for case reopened. University of Clifornia at Berkeley.
8. Fillmore, C. J. (1982) Frame Semantics. In Linguistic Society of Korea (ed.) *Linguistics in the Morning Calm* 111-138. Seoul: Hanshin.
9. Fillmore, C. J. and Atkins, B. T. S. (1992) Toward a frame-based lexicon: The semantics of RISK and its neighbors. In A. Lehrer and E. Kittay (eds) *Frames; Fields, and Contrasts: New essays in semantic and lexical organization* 75102. Hillsdale, NJ: Erlbaum.
10. Goldberg, Adele. (2010). Verbs, constructions, and semantic frames. In *Syntax, lexical semantics, and event structure*, ed. by Edit Doron, Malka Rappaport Hovav, and Ivy Sichel, 39–58. Oxford: Oxford University Press.
11. Jackendoff, R. (1990) *Semantic Structures*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Langacker, R.W. (1988), *Foundation of cognitive grammar*, Vol. I, Stanford University Press, Stanford, Calif.
12. Levin, B. and M. Rappaport Hovav (1991) Wiping the State Clean: A Lexical Semantic Exploration, *Cognition* 41, 123-151.
13. Levin, B. (1993) *English Verb Classes and Alternations: A preliminary investigation*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
14. Levin, B. (2006). *English Object Alternations: A Unified Account*. Ms. Stanford University.
15. Levin, Beth (2008) A constraint on verb meanings: manner/result complementarity. stanford.
16. Levin, B. (2011) *Verb Classes Within and Across Languages*. Handout, Leipzig, April www.stanford.edu/~bclevin/vclass13.pdf

17. Levin, Beth & Rappaport Hovav, Malka (2011), Lexicalized Meaning and Manner/Result Complementary.
web.stanford.edu/~belevin/barcel11rev.pdf
18. Petruck, Miriam. R. L. (1996) Frame Semantics. In J. Verschueren, J.-O. Ostman, J. Blommaert and C. Bulcaen (eds) Handbook of Pragmatics. Amsterdam: Benjamins. 1-13.
19. Rappaport Hovav, M. and B. Levin. (1998) Building verb meanings. In M. Butt and W. Geuder, eds. The Projection of Arguments: Lexical and Compositional Factors, 97-133, Stanford: CSLI Publications.
20. Talmy, Leonard. (1976) Semantic causative types. In The grammar of causative constructions, ed. by Masayoshi Shibatani. New York: Academic Press.43-116
21. Wunderlich, Dieter (2006), Towards a structural typology of verb classes. Advances in the theory of lexicon. Berlin: Mouton de Gruyter.58_116.